٤٨

نیست آواز کسی آنجا که اوست   گنگ باید شد زبان را راه نیست

می باشند در تجرد بشدت و ضعف مثل تفاوت نور شمس و قمر و نور سراج و دو روح مادی مخلوق می باشند

در کشافت مادیت مانند آب و خاک مثلا و بقای ارواح ثلثه مجرده منافی با مفاد آیه شریفه کل شیء هالک الا

وجهه نیست زیرا که مراد از بقا بقای عرضی است و مراد از فنا فنای ذاتی است و فناء ذاتی اشیاء در قیامت کبری بروز خواهد کرد

س ٢ آیا روح انسان داخل مجموع بدن است یا خارج از بدن است و اگر علاقه

ببدن دارد و اگر داخل باشد بهر جزء از بدن داخل است یا نه و اگر خارج باشد

آیا جای معینی دارد یا نه یا در کجای باشد و وقتیکه ببدن انسان زخمی رسد

و درد میکند یا نفعی رسد و لذت میبرد پس شیئی متألم و متلذذ چه چیز است

در بدن مفصلا بیان فرمایند ج بدان ای برادر ایمانی که بودن روح

مجرد در بدن مثل بودن معنی در قالب لفظ است داخل است اما نه مثل دخول

جسمی در جسمی خارج است اما نه مثل خروج جسمی از جسمی داخل لا بالممازجه

خارج لا بالمزایله و چنین مجردات در مکانی نیست زیرا که خاصیت تجرد

این است اما روح مادی دانستیکه بر دو قسم است قسم ثانی که روح نباتی

باشد طبیعی و در همه بدن می باشد حتی در مو و ناخن و استخوان سرایت

دارد و قسم اول آنکه روح حیوانی حسی باشد منقسم منشعب میشود بچند شعبه

پسترین شعبه اش که روح لمسی باشد و در همه بدن می باشد و سرایت دارد

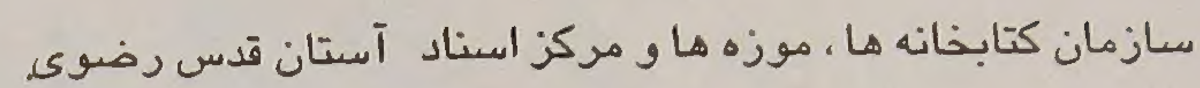
دارد بغیر مثل مو و آنقدر ناخنی که بحسب شریعت مامور یم بگرفتن آن در

در ایام مخصوصه علی ما ورد من الشریعة و سایر شعبش تفصیلی دارد

که این صفحه گنجایش آن ندارد و مکان روح نباتی مادی همان مکان بدن است و

بدستور روح لمسی حیوانی ولیکن بالعرض شیئی متألم و متلذذ در بدن روح

[illegible]



سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: سوال و جواب

مولف متن: سائل میرزا ابوالقسم قمی   محشی

شارح: مجیب ملا علی نوری   مترجم

تاریخ تحریر: ١٢٥٩ ق   نوع خط: نستعلیق   تعداد سطر: ١٩

نام کاتب: علیرضا منصوری

موضوع: حکمت   زبان: فارسی   عدد اوراق: از ٤٧ تا ٦٨

طول: ١٨,٥   عرض: ١٠   شماره عمومی: ٣٣٧٤٩

وقفی: سید محمد باقر سبزواری   تاریخ وقف: محرم ١٤٠٥

ملاحظات

مثنوی

ای برون از وهم و قال و قیل من　خاک بر فرق من و تمثیل من

[illegible]

سؤال میرزا بسم الله الرحمن الرحیم ابو القاسم قمی از ملا علی نوری

س ۱ چه میفرمایند علمای امامیه در این مسئله که آیا روح انسانی مجرد است یا مادی و
برای او فنا نیست و ثابت است یا نه اگر بفرمایند مجرد است فانی نمیشود چه میفرمایند در خصوص
آیه کل شیء هالک الا وجهه ج بدان ایها السائل که اصناف انسان سه طایفه
اعتبار کرده میشود اول انبیاء و اولیاء و اوصیاء طایفه ثانیه مؤمنین و تابعین
ایشان و طایفه ثالثه کافرین و من دخل معهم فیما نحن فیه در طایفه اول پنج روح است
اول روح القدس دویم روح الایمان سیم روح القوه چهارم روح
الغضب و الشهوة پنجم روح المدرج ف در طایفه ثانیه چهار روح است

می باشند

می باشند در تجرد بشدت و ضعف مثل تفاوت نور شمس و قمر و نور سراج و دو روح مادی مخلوق می باشند
در کثافت مادیت مانند آب و خاک مثلا و بقای ارواح ثلثه مجرده منافی با مفاد آیه شریفه کل شیء هالک الا
وجهه نیست زیرا که مراد از بقا بقای عرضی است و مراد از فنا فنای ذاتیست و فناء ذاتی اشیاء در قیامت کبری بروز خواهد کرد
س ۲ آیا روح انسانی داخل مجموع بدنست یا خارج از بدن است و اگر علاقه
ببدن دارد و اگر داخل باشد بهر جزء از بدن داخل است یا نه و اگر خارج باشد
آیا جای معینی دارد یا نه یا در کجا می باشد و وقتیکه ببدن انسانی زخمی ز
وارد میکند یا نفعی رسد و لذت میبرد پس شیئی متألم و متلذذ چه چیز است
در بدن مفصلا بیان فرمایند ج بدان ای برادر ایمانی که بودن روح
مجرد در بدن مثل بودن معنی در قالب لفظ است داخل است اما نه مثل دخول
جسمی در جسمی خارج است اما نه مثل خروج جسمی از جسمی داخل لا بالممازجه
خارج لا بالمزایله و غیر مجردات در مکانی نیست زیرا که خاصیت تجرد
این است اما روح مادی دانستیکه بر دو قسم است قسم ثانی که روح نباتی
باشد طبیعی و در همه بدن می باشد حتی در مو و ناخن و استخوان سرایت
دارد و قسم اول آنکه روح حیوانی حسی باشد منقسم منشعب میشود بچند شعبه
پست ترین شعبه اش که روح لمسی باشد و در همه بدن می باشد و سرایت دارد
در غیر مثل مو و آنقدر ناخنی که بحسب شریعت مأموریم بگرفتن آن در
در ایام مخصوصه علی ما ورد من الشریعة و سایر شعبش تفصیل دارد
که این صفحه گنجایش آنرا ندارد و مکان روح نباتی مادی همان مکان بدنست و
بدستور روح لمسی حیوانی و لیکن بالعرض شیئی متألم و متلذذ در بدن روح

[illegible]

یا اینکه روح مطهر ایشان داخل بهشت شده و بعضی علمای فرمایند پیش از همه
بنی نوع بشر جناب پیغمبر صلعم داخل بهشت خواهند شد پیش از پیغمبر کسی داخل
بهشت نمیشود ج بدان ای مسلمان که دخول حضرت عیسی ع و ادریس
به بهشت عنبر سرشت ببدن نورانی یعنی قالب مثالی و روح مطهر ایمانی و قدسی داخل
بهشت روحانی شده اند بدین بدن عنصری لحمی ظلمانی جسمی جسمانی داخل بهشت
ملکوتی نورانی نمیتوان شد زیرا که این بدن عین دنیا است و بهشت که ایشان
داخل شده اند از عالم آخرت است و در آخرت دنیا یافت نمیشود پس عروج
ایشان بسوی باطن سموات جسمانی و روحانی هر دو می باشد و لیکن نه
باین جسم ظلمانی و روح حیوانی شهوی یا نباتی طبیعی بل بجسم نورانی و روح ایمانی و قدسی
و فرموده بعضی از علما رحمه الله بسیار متین است و منافی با سبقت دخول حضرت
عیسی ع یا غیر او به بهشت نمی باشد چنانچه هر کوششی تواند شنید و هر کسی
تواند فهمید این است که سبقت حضرت عیسی ع مثلا در دخول به بهشت عالم برزخ و دنیا
صغری می باشد و سبقت حضرت خاتم الانبیاء در دخول به بهشت آخرت
یعنی قیامت کبری می باشد و سرّ عظیم در این معنی مرشد است ۴ س شخصی
میت را در خواب می بیند و با او گفتگو می کند آیا میت مرا بخود میداند
که امشب در خواب فلان شخص را دیدم و حرف زدم یا نمیداند آیا صورت میت همان
میت است که در خواب دیده میشود یا اینکه عکس میت است و بعضی میت را
در خواب می بینند و انگشت مهین او را می گیرد و از احوالات مرگ
خبری خوش میدهد و بعضی خبر ناخوش باعث اینها چه چیز است و هم چه

حقیق

[illegible]

حقیقت خواب از تأثیر و عدم تأثیر آن و غیر آن چنانکه نموده باشد میتوان استنباط نمود
و قصه گرفتن انگشت مهین تا باین غایت رسیدم و تترش بر نخوردم معلوم نیست
که خبر دادن میت منحصر باشد باینکه انگشت مهین او را بگیرند بسیار هم نقل میکنند
که مرده را در خواب بی آنکه انگشت مهین او را بگیرند احوالات از او پرسیده اند
ج جواب گفت ظاهر آنکه اینمعنی متانتی ندارد و یا دارد و عقل حقیر قاصر است العلم عند الله
و رسوله ۵ س وقتیکه عالم فانی میشود بهشت و دوزخ هم فانی میشوند
یا نه یعنی فانی شدن اینها همچنین است که بالمرّه معدوم میشوند یا نه ج بدان
ای مسلمان که اگر مقصود از عالم در سوال دنیا می باشد و بهشت و دوزخ
آخرت می باشد جواب این است که از فانی شدن دنیا بهشت و دوزخ آخرت
پیدا میشود و لیکن از فانی شدن دنیا بهشت و دوزخ دنیا فانی میشود و اگر منظور
از عالم همه ماسوی چه دنیا و چه آخرت می باشد بلی در هنگام فانی شدن
عالم بمعنی کل ماسوی خدا بهشت و دوزخ نیز فانی میشوند اما معنی فنا در اینجا
نه آنست که عوام می فهمند بلکه در تمثال بمثابه فنای ظهور نور کواکب است در وقت
طلوع شمس بلکه در وقت بوسط السماء است تا باین معنی که آخر تر داد قرار
و ثبات است و منافی نباشد ۶ س طایفه حضرت عیسی را حواریون گویند
سبب تسمیه ایشان بحواریون چه چیز است ج بدان ای مسلمان که
حواریون در اصل لغت بمعنی گازران است یعنی کسانیکه جامها و لباسها را
می شویند و از چرک پاکیزه می سازند و سفید می نمایند جمعی از
جهله و حمقا گمان کرده اند که شیعیان یا اولیاء و اوصیاء حضرت عیسی را

[illegible]

اطاعت حضرت عیسی علیه السلام ثیاب روح وبدن خود را از چرک ونجاست تعلقات
وسیئات مطهر ساخته از آئینه خواطر حقایق مظاهر خویشتن زنگ ظلمت
صفات رذیله وعقاید باطله را بصیقل ریاضت وتفکر پرداخته بودند وهمچنین
بشستن چرک تعلقات وغیرها از غیر خود اشتغال ورزیده اوقات مصروف
میداشتند علی ما روی عن الرضا اذ قد سئل لم سمّوا الحواریّون
الحواریّون قال علیه السلام اما عند الناس سمّوا الحواریّین لانهم
کانوا یقصرون الثیاب من الوسخ بالغسل واما عندنا فانهم
مخلصین فی انفسهم ومخلصین لغیرهم من اوساخ الذنوب س
حقیقت خواب چه چیز است وچه باعث میشود که بعضی خوابها می بینند وتاثیر
میکنند وبعضی نمیکنند وبعضی بر عکس میشود مفصلا بیان فرمایند تا
ظاهر شود ب بدان ای برادر که انسان را باطنی است که بروح مجرد
نامیده میشود ومعنی بیداری این است که بقوای حسیه ظاهره وکار فرمای آنها
از چشم وگوش وغیرها نفس انسانی اشتغال دارد لهذا ادراک موجودات عالم
محسوسات که عبارت از دنیا ودنیویات بوده باشد در حالت بیداری می نماید
وتوجهش درین حالت بعالم باطن وموجودات آن که عبارت از اخرویات
بوده باشد بسیار ضعیف است وادراک ضعیف آنها درین حالت بتخیل نامیده
میشود ودر خواب حالتی است در وقتیکه بخار غذای متصاعد میگردد ومتوجه
دماغ که منبت حواس می باشد میگردد وحواس ظاهره را از درک محسوسات
باز میدارد ونفس انسانی در اینحالت که النوم اخ الموت متوجه عالم باطن

وتاثیر در خارج میکند ودر دنیا اثرش ظاهر میگردد بسعادت در زودی
ودیری وبشقاوت در عین خواب ظاهر شدن وعکس آن وسبب عکس ظاهر
شدن این است که بسیار از امور دنیا در آخرت بعکس است یعنی نیک
دنیا بالمثل زشت در آخرت میباشد لهذا آدمی خواب می بیند که بنجاست
بول یا غایط آلوده میشود ودر بیداری مال دنیا بدو میرسد وخواب می بیند
که گریه میکند خوشحالی در دنیا بدو میرسد ودیری وزودی بعلت آنست
که الامور مرهونة باوقاتها وبه ندرت خواب رحمانی نیز اثر
نمیکند بسبب آنکه چنانکه در اخبار مخبران صادق از انبیاء واوصیاء
بدا رخ میدهد در القاء اخبار ملائکه نیز بدا متصور است وشیطان چون
معدن جهل مرکب میباشد القاء واخبارش پس مطابق واقع نخواهد
بود لهذا اثر نمیکند مگر بندرت وانگهی بسیار نادر بسبب آنکه صاحب جهل
مرکب بر سبیل اتفاق میتواند شد که علم وادراکش مطابق واقع باشد
آنهم بامداد بالعرض ملک است خود شیطان بالذات نداده اگرچه آن القاء واخبار
بالحقیقة وبالذات تقاضای ذات نجس شیطان است وسر عظیمی در اینجا می باشد
مثنوی هر کرا اسرار حق آموختند ٭ مهر کردند ودهانش دوختند ٭
المامور معذور دخواهد بخشید س بهشت ودوزخ حقیقی را اخبار بار
خلق کرده است والحال موجود می باشند یا در قیامت کبری خواهد آفرید وجای
معین بهشت ودوزخ الحال کجا می باشد وحوری وغلمان دیگر وز خلق شده اند
یا یوما فیوما خلق میشوند یا بعد ازین خلق خواهند شد وبرای ایشان [illegible]

صیقلیه مانند آب و غیر آب پس از درک این مقدمه بدانکه این سخن را هر گوشی
نمیتواند شنید و این معنی را هر ذهنی نمیتواند فهمید ولیکن بناچار بر سبیل اختصار ادا
می نماید شاید که تشنه از این آب سیراب گردد الامر بید و الله مقدر و
القصه حقیقت بهشت روح عالم است و مثال کلی او عرش اعظم است و زمین آن
کرسی و سقفش عرش است و امثله جزئیه و مظاهر و مرایای آن علی ما ورد من
صاحب الشریعه افراد مؤمنین از همه است و بعضی از قطعات و امکنه
طیبه و طبقات روی زمین و غیر زمین کما وردت به الاخبار عن النبی
صلی الله علیه و آله الاطهار پس بنابر بعضی از معانی از اول خلق شده است
و الحال موجود میباشد و بعضی از معانی شیئاً فشیئاً یوماً فیوماً خلق شده و میشود
تا قیام قیامت که همه بهشت در آنوقت خلق شده جمع میشوند و باید دانست
که اصل بهشت از عالم آخرت می باشد مثله و مظاهر و مرایایش به بهشت
دنیا می باشد پس بهشت اصلی عبارت از باطن بهشت عرش و کرسی و سایر
بهشتهای دنیاوی می باشد و مکان در دنیا ندارد و بهشت دنیا مکان
می تواند داشت و هر یک که مکان دارد مثل زید همان مکان زید مکان
اوست و حور و غلمان که نتایج اعمال زید باشد بدستور بهشت یوماً فیوماً
خلق شده و میشوند تا قیامت کبری و این حور و غلمان از عالم آخرت
می باشند و اکل و شرب و خواب و غیرها از لذات دنیاویه و تناسل از برای
ایشان نیست فنا و بقای ایشان همان فنا و بقای عالم آخرت که بنقل
اشارت رفت اما دوزخ نیز حقیقت او بعد از رحمت خدا و مثال شخص کلی

باشد

باشد یا بالاتر میتواند برود و سیر و صفا بکند یا نه و بر عکس یعنی آن بالایی میتواند
باولی بپاید و پدر و مادر و زن و فرزند و برادر و رفیق یکدیگر را می توانند
دید یا نه جواب بدان ای مسلمان که در بهشت آخرت اکل و شرب دنیاوی و
لذات دنیاویه از مقاربت دنیاویه و غیرها میسر نیست بعلت آنکه دنیا در آخرت
نیست و توالد و تناسل متعارف مخصوص دنیا می باشد ولیکن در بهشت
نورانی جسمانی آخرت اکل و شرب و سایر لذات مناسب آن می باشد بلکه
حقیقت این بهشت و بهشت روحانی منحصر بلذت است و بس الم و جهی اصلا
در آن وجود ندارد و نهایت هر بهشتی لذاتی مناسبه بعالم خود دارد و چنانکه در بهشت جسمانی
از صاحب شریعت وارد است که انار و سیب و شیر و عسل و غیرهم میرسد اما نه انار
و سیب و شیر و عسل دنیا بعلت آنکه دنیا کلیه نمیتواند در آخرت یافت شود مصرع
در خانه اگر کس است یک حرف بس است ؛ و آنکس از ایشان که در بهشت اول
دنیاوی میشد میتواند ترقی کرده باشد که بهمه درجات بهشتهای آخرت در
آخرت ترقی ممکن نیست هر درجه که در دنیا تحصیل کرده باشد در آخرت
همانرا خواهد داشت لیس للانسان الا ما سعی اما آنکس که درجه دویم یا سیم
بالمثل از بهشت آخرت را دارد و در آخرت میتواند بدرجه او نیز پایه
گاهی توجه بدرجه بالاتری نماید و در آن متلذذ و متنعم می باشد و گاهی بدرجه
پستتر توجه می نماید کذلک اما در هر دو حال در حقیقت هر دو وجه را دارد
و تفاوت در شدت و ضعف درجه می باشد مثل آنکه الماس و یاقوت و
زبرجد و لعل بالمثل در کف دستش باشد و همه در برابر چشمش باشد ولیکن

میکنند و بعضی بقالب مثالی تعلق میگیرد یانه و قالب مثالی مثل و مانند این بدن است
یا آنکه شبیهی است ماورای این بدن و بعد از وفات انسان روح بقالب مثالی
معذب میشود یا ببدن اصلی اگر بقالب مثالی معذب شود تقصیر او چه چیز است
هر چه کرده است این بدن اصلی کرده است و در اینجا ظلم ملحوظ میشود و انسان در قیامت
باین بدن محشور میشود و داخل بهشت میشود یا نه و قالب مثالی از برای پیغمبران
و ائمه علیهم السلام هست یا نه مفصلا بیان فرمایند جواب بدان ای مسلمان که مراد
از قالب مثالی روح قوه‌ای می باشد که اشاره بدان رفت و آن خیال است
بالفعل و عقل است بهمین علت در شرع روح قوه نامیده میشود و بقا
اشاره که خیال در بیداری بعلت توجه نفس بدنیا ضعیف می نماید اما در نفس الامر
عالم قوی بل اقوی از عالم دنیاست و دنیا مزدور و خدمتکار اوست و او فرمانفرماست
پس وضع صحیح او اقوی است و در این صورت ظاهر شد که قالب مثالی بالفعل
موجود است و چون از عالم آخرت است مانی باشد پس در اینجا مکانی ندارد زیرا که هر چه
در دنیا عالم مکان دارد و از دنیای باشد نه آخرت و در نزد مفارقت روح
از بدن منحصر میشود علاقه روح بقالب مثالی نه آنکه علاقه [illegible] و تازه بهم رسیده
اگر چه بحسب ظاهر آثار و اخبار صاحب شریعت در این معنی با یکدیگر تعارض دارد و بدین سبب
علمای ظاهر رحمه الله خلاف در این معنی دارند با یکدیگر اما در واقع تعارض در میانه اخبار
نیست و علمای باطن جمع میانه این اخبار کرده‌اند و صواب همان است که اشاره
رفت و اینکه قالب مثالی مانند این بدن است یا نه در بعضی از افراد بشر هست
و در بعضی نیست زیرا که افراد بشر همه در عالم صورت و حس انسانی می نمایند

بلکه

[illegible]

باشد زیرا که دائم قالب مثالی همیشه می باشد و کار فرما و فرمانفرما می باشد
و این بدن عنصری آلتی است در دست او بر فاعل فعل بد بحث وارد است نه
بر آلت در دست او و هکذا الدست خوب نوشتن یا بد نوشتن را با المثل
کاتب میسر دانه قلم فافهم ان کنت اهلا و انسان در قیامت کبری باین بدن
محشور میشود یا نه این معنی بظاهر خلاف است در میانه علما اما حق که وارد
فی الشریعة آنست که باین بدن محشور میشود و لیکن این بدن با کثافت محشور
نیست بلکه لطافت میکند و در اینجا مزیت دقیق و السلام و قالب مثالی
نورانی بسیار نورانی از برای انبیاء و ائمه می باشد و قالب مثالی اطهر
ایشان بمرتبه قوی و نورانی میباشد که ظلمت و کثافت بدن عنصری را مضمحل
دارد که گویا بدن عنصری ندارند و السلام سوال آن انسان هر فعلیکه میکند
برای هر امر دنیوی و اخروی مجبور است یا مختار اگر بفرمایند که امر بین الامرین
است لا جبر و لا تفویض باز در اینصورت فساد ظاهر است جهت آنکه ظاهرا
فعل شر را [illegible] نسبت به جناب باری تعالی کرده است جواب بدان ای برادر
که این سوال در مشهور از غوامض مشکلات مسایل اصولیه و دینیه می باشد
و معرکه آرای مختلفه هر کس چیزی یافته و بافته از تار و پود فکر و خیال خود بافته است
و حق آنست که معدن علم و عصمت ع صادر و رسیده که لا جبر و لا تفویض بل امر
بین الامرین و لیکن از ذهن فهم مراد این کلام معجز نظام صدق شعار
دست فکر علمای ظاهر قاصر بفهم این فقیر منظور از این سخن بی نظیر بدرک علمای باطن
محصور است القصه مثنوی ما رمیت اذ رمیت گفت حق فعل حق

[illegible]

عرّیته ندارد علماء باطن کستاخ و بی ادب اند و از شدّت آن ادبا را احتیاج
بآداب علم و ادب ندارند نظم جامی تعلیم و آداب او را چه حاجت کو خود
ز آغاز آمد مودّب نثر زیرا چه عرضه دارد که عرصه تنگ است سئو ۱۲ نصاری
از ما دلیل واضح خواسته باشند از برای آمدن جناب پیغمبر که ساکت باشند
و قبول کنند دلیل واضح برای قبول کردن ایشان چه چیز است که در ظاهر معقول
باشد جواب بدان ای برادر عزیز که اتفاق کلّ امم در همه اهل ادیان
بر آنست که ظهور حقیقت نبوّت بر پیغمبر منحصر باظهار معجزات و جاری داشتن خوارق
عادات و آیات بیّنات پروردگار عالم که عالم و قادر بعلم و قدرت بی منتها
و قاهر و غالب بقهر و غلبه بی انتها غافر و منتقم و معرّف انتقام بر وفق استحقاق
عباد می باشد در دست آن پیغمبر است و قطع نظر از اینمعنی که اینمعنی اتفاق کلّ امم و
همه ادیان است باندک تاملی ظاهر و واضح و روشن و هویدا می باشد که فرستاده
که از نزد کسی باید بر صدق دعوی خویش باید آیات داشته باشد تا جزم و یقین برسالت
او بهم رسیده باشد تا اطاعت و انقیاد او بر مردم لازم شود و فرمان او خوانده شود
علی الخصوص فرستاده چون پیغمبر و فرستنده چون خدای بی نظیر و همتا پس باید باالضرور
هر پیغمبری بخصوص که صاحب دین تازه باشد حجج واضحه و آیات ظاهره
که آنها مخصوص باو باشد و در آن زمان از غیر او صادر نشود و دیگر آن ستور آنها
محض باشد بآنکه از جانب خدای باشد و بس داشته باشد و نصاری خود شان
که مقرّ به حقیقت نبوّت حضرت عیسی علی نبیّنا و علیه السلام می باشد منحصر است دلیل
ایشان بهمین وجه که حضرت عیسی را صاحب معجزات و آیات بیّنات از جانب
مهربان

مهربان و غیر ازین راه دیگر متصوّر نیست و راه یقین بهم رسانیدن بآنکه آن
پیغمبر مخصوص بمعجزات و آیات و بیّنات از جانب خدای باشد
منحصر است بآنکه یا هر شخصی در زمان آن پیغمبر بشرف حضور شریف آن بزرگوار
و مشاهده جمال باکمال آن دستور را و مشرّف گردیده برای العین خود
مشاهده معجزات و آیات بیّنات او نموده باشد و پی اشیاء ایمان
بدو آورده باشد و یا آنکه اگر درک شرف حضور نبوده باشد و چه
اهل زمان بعد از زمان آن پیغمبر منحصر است بآنکه خلیفه یا وصی از
اوصیاء و ولی از اولیاء آن پیغمبر بمعجزات و کرامات و آیات
بیّنات از جانب خدا بوده یا آنکه بطریق تواتر اخبار و آثار بحدّ
وضوح و ظهور رسیده باشد که آن پیغمبر بر حق بوده و صاحب معجزات و
آیات بیّنات بوده و طریق یقین بحقیقت هر پیغمبری بعد بهیه عقل
از برای افراد بشر صاحبان عقول ناقصه باین طریق مذکوره منحصر است
بالمثل نصاری که مقرّ نبوّت حضرت عیسی بوده اند و بالفعل نیز می باشند
باین سه طایفه منقسم می باشند و نصارائیکه بالفعل می باشند نه درک
شرف حضور آنحضرت را کرده اند و نه درک شرف حضور وصی
از اوصیاء و ولی از اولیاء آنحضرت را که از پس راه علم ایشان
بحقیقت آنحضرت در ادّعای نبوّت در زمان خود منحصر بقسم سیّم می باشد
که بعلت تواتر اخبار و آثار متعاقبه حقیقت آنحضرت در این ادّعا برای
ایشان بسر حدّ ظهور رسید در اینصورت در این زمان که زمان

دیجوداو بحمد الله بمرتبه رسیده که گوش مخالف و موالف از طنطنه این تواتر
اخبار وجود خانه کعبه است و اگر احدی منکر اینمعنی باشد بالضروره یا مبنی
باعصبیت جاهلیت است یا بنا بر این است که در خدا پرستی بتحقیق ندارد و
بخویشتن پرستی از بس اشتغال دارد و مستحضر ازین مطلب واضح ظاهر متواتر
نگردیده و بغفلت میگذرانند و امریکه در وضوح و ظهور کالشمس فی وسط
السماء است آنرا انکار می نماید اگر در طلب حق راست گوست در تفحص
از وقوع این مطلب متواتر کوشیده اوقات مصروف داشته تا بتواتر
بر او ظاهر گشته و اگر کوشش ننماید ظاهر است که دروغ گوست و طالب
حق نیست و اگر بگویند که ایمان بالفعل بحضرت عیسی ع مستند بتواتر
معجزیست بلکه باعث معجزه ایست که از آنحضرت باقی مانده مثل کتاب
انجیل یا غیر آن بر فرض صحت این ادعا میگوییم اما اعجاز انجیل یا از نیز
از معجزات باهرات پیغمبر ما قرآن در دست می باشد که بچندین هزار مرتبه
در اعجاز از همه کتب سماویه برتری دارد پس چرا قبول نمی نمایند و
اما سایر معجزات پر ظاهر است باخبار یقین با آنها باقی بماند و اینمعنی باز
منجر بتواتر است اگر بگویند با وجود غیبت آنحضرت ما هنوز قضای
حوایج توسل بتقرب او میجوییم و بمقصد میرسیم و همین با یمان بآن حضرت
در زمان غیبت کافی است چه مضایقه است آنحضرت را معتقد می باشیم
که صاحب این منزلت می باشد اما اجابت آنحضرت بشفاعت او
در دعوات شما مسلم نیست بر فرض تسلیم پیغمبر ما و اوصیای ایشان

تواتر

تواتر و مثبت در رسایل و دفاتر بهر خاطر و مشهور بنظر هر ناظر است مگر
شما و مانند شما کسانیکه در طلب رسیدن بحق کوشش ننموده بدین عصبیت
و غفلت باقی می باشند و اگر بگویند که نبوت حضرت عیسی ع اتفاقی ما
و شما است و اتفاق دلیل بر حقیت است و همین دلیل ما را کافیست جواب
آنست که حکم نبوت آنحضرت و استمرار دین که آنحضرت مبعوث بر آن
شده بود قبل از بعثت حضرت خاتم الانبیاء پیغمبر ما و شما می باشد
و لیکن بعد از پیغمبر ما حکم نبوت آنحضرت منقطع و دین آنحضرت منسوخ
گردیده پس اتفاقی بودن حقیت دین و طریقه آنحضرت قبل از بعثت پیغمبر ما
دلیل بر حقیت دین شما بالفعل نمیشود بر صاحبان دانش و بینش مخفی
نباشد که این طراز از بیان مبنی بر آنست که فهم و درک مطلب بر
نصاری که بالفعل موجود می باشند آسان شده باشد و گر بیان مطلب بر
نوع ادق ازین طور متصور است و لیکن در خور فهم ایشان نیست بلکه
علماء بسیاری نیز از ادراک آن عاجز و قاصر می باشند کلموا الناس
علی قدر عقولهم اگر واقعا در طلب رسیدن بحق باشند در صدد تفحص
و تتبع از قصص و سرگذشت نصاری و غیرهم از اهالی ادیان سابق از
یهود و غیر آن که از زمان بعثت خاتم الانبیاء الی زماننا هذا [illegible]
برآمده که بسیاری از حد و حصر بیرون اند بشرف اسلام از فحول نصاری و غیرهم
مشرف گردیده اند و بسیاری هم بلکه میتوان گفت همگی مگر مستضعف
چندی از این طوایف که علم بتواتر نبود درین مطلب شریف عظیم داشته اند

رفت که روح چند قسم است بعضی از اقسامش مجرّدند و بعضی مادّی می باشند و
همه را فاعل و خالق خداست و بعضی علّت مادّی دارند و بعضی ندارند و بعضی
که دارند مثل آنکه انسان از مادّه نطفه بالمثل خلق شده و لکن خالقش
خدای باشد و روح کلّی که در شریعت بروح القدس نامیده میشود بلا واسطه
شئ از اشیاء جناب اقدس الهی او را خلق کرده است و از او خلق همه
اشیاء را کرده است و این مراد است از آیه قل الرّوح من امر ربّی
و آن نه حقیقت پیغمبر و ائمه هدی است پس پیغمبر و ائمّه او میدانند بهمان دانستگی
ذات و حقیقت ذات خود میدانند و اینکه جناب اقدس الهی فرموده
که قل الرّوح من امر ربّی معنی نه اینست بلکه این است که بعضی فهمیده اند که
یعنی از اشیا نمیتوانند فهمید یا تو هم نمیتوانی فهمید بلکه مراد این است که از
عالم امر است نه عالم خلق یعنی عالم عقل است نه عالم نفسانی و جسمانی با آنکه
حقیقت همه اشیاء را خدا میداند و بس ۱۴ س بهشت دنیا در زمین است یا در
آسمان و جای معیّنی دارد و بهشت دنیا با بهشت آخرت یکیست یا با این
بهشت بچه سبب آنرا دنیای گویند ج بدان ای سابقا در تحقیق
بهشت و دوزخ اشارت رفت که بهشت به بعضی از معانی در زمین و
به برخی از معانی در آسمان بلکه خود جسم دنیاوی آسمان است و هر یک در مکان
معیّن خود می باشند و بهشت دنیا نظر ببعضی از معانی هر شئ است که عبارت از
بهشتهای دنیاوی سماوی بوده باشد و با بهشتهای دنیاوی زمینی
زیاده بر هشت و عدد معیّنی ندارد و سببی که سابقا اشارت رفت و

بعد از مردن انسان در قیامت صغری یعنی عالم برزخ اگر مستوجب عذاب
باشد در جهنّم برزخ مانند برهوت و غیره علی ما ورد من الشریعة
معذّب خواهد بود و در قیامت کبری در جهنّم آن معذّب خواهد
بود و آنچه از شریعت ظاهر و معلوم میشود اینست که حساب کلا در قیامت
کبری خواهد بود و همه سؤالات و مناقشات و مؤاخذات و محاسبات
در برزخ نخواهد شد و دلیل عقلی نیز معاضد همین است ۱۶ س جناب
اقدس الهی برای هر ذیحیوتی عمر مقرّر فرموده است بعد از گذشتن اجل
معلّق و بلا بعمر طبیعی میرسد یا بدادن تصدّق و نذور و دعا خواندن و
صله ارحام بجای آوردن عمر اضافه میشود و از عمر طبیعی میگذرد یا آنکه عمر
حدّیست که نمیگذرد ج بدان ای برادر که مقتضای براهین قاطعه عقلیه
و اقتضاء دلایل نقلیه اینست که تصدّقات و خیرات و دعوات و صله
ارحام لا کلام رفع اجل معلّق را میتوانند نمود اگر خدا خواهد و امّا
رفع اجل حتمی را که بانصرام عمر طبیعی معتبر است نمیتوانند افزود و عمر طبیعی
نهایت و غایت عمر است اینکه بعضی از انبیاء و اولیاء مشهور بلکه
مجزوم است که می مانند که از عمر طبیعی گذشته اند و باز باقی می باشند
که آن رمز دیگر است که منافی با مقتضای براهین نیست و بیان آن مناسب
این مقام نیست ۱۷ س ملائکه اناثند یا ذکور اکل و شرب آنها چه چیز است
و برای ایشان توالد و تناسل هست یا نه مجرّدند یا مادّی ج بدان
ای برادر که نه اناثند و نه ذکور و هر موجودی منحصر نیست باینکه

شعاع سرخی که در آسمان پیدا می‌شود چه چیز است و طلوع و غروب آفتاب
با فلاک گردش میکنند و حرکت ماه و ستارها اختیاری است یا مجبوری و مجموع
ستارها علیحده حرکت میکنند یا با فلاک حرکت میکنند و شعاع ماه
و آفتاب ذاتی است یا عارضی و از کجا عارض میشود جواب بدان ای برادر
که شعاع سرخی که سوال شده آنچه حکما میدانند همان شعاع و ضوء آفتاب است
که باختلاط با غبارهائیکه از زمین برمیخیزد سرخ نموده میشود سفید و خالص
نیست طلوع و غروب آفتاب بحرکت فلک الافلاک است که در زبان شریعت
بعرش اعظم نامیده میشود و خود آفتاب نیز حرکت خاصّه دارد امّا
طلوع و غروبش به حرکت خاصه خودش نیست و حرکت همه کواکب از آفتاب و ماه
و ستاره دیگر بفهم این فقیر تسخیری است که یکقسم از اختیاری است چنانکه بعض از
آیات قرآنی دلالت بر آن دارد اگرچه اخبار و آثار در نیم طلب بحسب ظاهر
متعارض می باشند امّا در نفس الامر تعارضی ندارند و همه کواکب حرکة
خاصّه دارند بالذّات و بحرکة افلاک نیز حرکة میکنند بالعرض مشهور
میان حکما آن است که نور همه کواکب ذاتی است غیر ماه که از آفتاب
کسب میکند امّا خلاف کرده اند که اینمقام را مناسب نیست سوال
۱۸
امام رضا ع وقتیکه بمجلس مأمون داخل شد و مأمون انگور را تکلیف
حضرت کرد آیا امام ع میدانست یا نه البتّه میدانست نظر باینکه خودش
خبر داده بود پس چرا میخورد جهت آنکه آیه شریفه دارد و لا تلقوا بایدیکم
الی التّهلکة و همچنین بیدار کردن حضرت امیرالمؤمنین ع ابن ملجم را

نزانند

[illegible]

ندانند که خیریّت نظام خلق بحسب معاش و معاد در حیات ایشان است یا
در ممات ایشان و هکذا و هیچکس از این اسباب تهلکه بودن و جهات
ضرور بودن حفظ بدن و حیات نسبت بمعصوم در صورت مفروضه متصوّر نیست
زیرا که بعواقب امور بموجب وحی و الهام مطّلع و مستحضر می باشند و منتظر
امر الهی می باشند کالّذی زهر بلای او را که مشتاق لشهد رحمت خاصّه است
بجان میخواستند و بشوق و ذوق تمام بسر میکشند و بذل نقد جان و دل میبخشند
نظم بحلاوت بچشم زهر که شاهد ساقی است ؛ باد ادب نکشم درد که درمان از وست
تا پا از دائره تسلیم قسمت بسر اسرار رحمت بر حکمت حق بیرون نهاده در خود
سری و خود رائی که محض وبال است بر رخ خود نگشاده باشند نظم
در دائره قسمت ما نقطه تسلیمیم ؛ لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی ؛
در باب بلا نسبت به بعضی لا تلقوا فرموده اند و نسبت به بعضی دیگر در [illegible]
بر رخ تمنای ایشان نگشوده نه در حق او مدح و در حق تو ذم در حق او شهد و در حق
تو سمّ فافهم نظم رضا بداده بده و ز جبین گره بگشا ؛ که بر من و
تو در اختیار نگشوده است ؛ مجمل و ملخّص سخن این است که عصمت مانع
از ارتکاب مناهی است و السّلام سوال روح انسانی با سایر حیوانات
۱۹
مجرّد است یا مادّی اگر بعضی ما یند مجرّد است قابل فنا نیست پس منافات دارد
بآیه شریفه کلّ شیء هالک الّا وجهه و آخوند ملّا محمّد باقر حدیثی نقل
کرده است که زندیق از حضرت صادق ع پرسید حضرت در جواب فرمودند
که روح باقیست تا وقتیکه صور دمند پس در آن وقت باطل میشوند جمیع اشیاء

[illegible]

[illegible] می باشد ولیکن بتفاوت بنحو شدت وضعف در تجرد و ازل
درجات تجرد مرتبه حس است بمراتبها المتفاوتة فی اللطافة والکثافة
بعد از این باید دانست که اینمعنی که هر مجردی فنا پذیر نیست بحسب عقل و نقل بی معنی است
که گفته اند نظم در نعت بقای کبریا توشارک ذات تو بود باقی و باقی
همه هالک أمّا فهم این دقیقه که بمقتضای کریمه کل شیء هالک الا وجهه
می باشد پس مشکل است قوّة درک آن برای هر کسی میسّر نیست آنقدر باید دانست که
آخرت بضرورت دینیه دار قرار است و بهشت و اهل بهشت جاوید هستند
و همچنین جهنم و اهلش و فنای مطلقی که از آیه شریفه مزبوره و احادیث نبویه و اخبار
مرویه از ائمه مستنبط بنحو قطع میشود حق محض و محض حق می باشد در روز لمن
الملک لله الواحد القهار این معنی بروز می نماید که جز حق همه
نمودی بودند بی بود مثل ما سوی الحق بما هو کسراب بقیعة یحسبه
الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا و وجد الله عنده
فوفیه حسابه مصرع این سخن بگذار تا وقت دگر أمّا روح حسّی که
روح حیوة است چه در انسان چه در حیوان در حال موت معدوم میگردد و
روح نفسی و ما فوقها باقی می باشد و نفس در عالم قبر بقالب مثالی تعلق میگیرد
تا روز بعثت یعنی برگشتن روح ببدن اصلی در آن وقت نفس تعلق ببدن
اصلی میگیرد باینمعنی معاد صورت می بندد و همچنین تا بآنجا که اهل بهشت
به بهشت قرار میگیرند جاویدان و اهل دوزخ به دوزخ بدستور و فنای کلّی
کل بمقتضای کریمه مزبوره منافی باین بقای جاودانی اهل بهشت و دوزخ

گذشتن

گذشتن اجل معلّق و بلا بعمر طبیعی میرسد یا بدادن تصدق و نذر و دعا خواندن
و صله ارحام بجای آوردن اینها باعث زیادتی عمر میشود چنانچه از بعضی احادیث
معلوم می شود که از عمر طبیعی میگذرد یا عمر طبیعی حدیست که نمیگذرد با وجود اینکه
بعضی از اولیاء و انبیاء مشهور بلکه مجزوم است که از عمر طبیعی گذشته اند
و باقی مانده اند ب روح انسانی که بعد از موت باقی می ماند از این
بدن نیست که داخل بدن باشد یا خارج مثل دخول جسمی در جسمی و خروج
جسمی از جسمی مثل نسبت روح باین بدن مثل نسبت معنی است بلفظ تلذّذ و
تألّم در نشاه وجود انسانی به چند قسم است تألّم و تلذّذ حسّی و تألّم و
تلذّذ روحانی قسم حسّی متعلّق ببدن می باشد و بدن انسان و حیوان بما هو
بدن متلذذ و متألّم بحسب بدن می باشد و در روز تعلّق بقالب مثالی متلذّذ
و متألّم بحسب او می باشد و همچنانکه عقل و نقل برین متفق می باشد
و عمر طبیعی بدادن تصدق و غیره زیاد نمی شود بلی تصدق و نظیر تصدق وسیله
رسیدن بسر حد عمر طبیعی میتواند شد و معنی عمر طبیعی در مثل مانند بودن
جوجه در بیضه است بعد از اینکه جوجه در جوجه بودن کامل شد و
پروبال برآورد در پوست بیضه ماندن برای تکمیل خودش بیحاصل است خواه
نخواه بعد از این در وجودش محتاج بکون در بیضه نیست و بیرون خواهد
رفت و این معنی رسیدن باجل حتمی می باشد أمّا بعضی اولیاء الله کار
بعمر طبیعی ندارد و بودن ایشان به لباس ابدان نه از مقوله عمر طبیعی می باشد
که در این مدّة بتوسط بدن روح مستکمل بوده باشد باینمعنی که هنوز پر و بال

از مرتبه کمالیه عالیه که الی غیر النهایه است لهذا گفته‌اند حسنات الابرار
سیئات المقربین رمزی است در این معنی مصرع هر کسی را بهر کاری
ساخته‌اند ٭ فافهم یا حبیبی والسلام سؤال مراد از قالب مثالی
چه چیز است و کجا می‌باشد و مصرفش چیست مثل و مانند این بدن است
یا آن هم شبیه است ورای این بدن و اگر در عالم برزخ روح با قالب مثالی
معذب شود ظلم ملحوظ میشود یا باید ببدن اصلی معذب شود و قالب
مثالی برای همه مخلوقات هست مثل پیغمبران و مومنان و کفار و حیوانات
و هر چه در عالم هست یا به بعضی و انسان در قیامت کبری باین بدن محشور
میشود و داخل بهشت میشود یا به قالب مثالی و پیغمبر ما باین بدن بمعراج
رفته‌اند یا بروح فقط فلک الافلاک گذشتند جواب معنی قالب مثالی
این است که مثل و مانند این بدن است در مومنان بحسب صورت و سیرت
چنانچه احادیث در طرق عامه و خاصه باین معنی وارد است و واضح که
مثال شیئی غیر آن شیئی است بوجهی نظم ز نقش بند خیالم خوش آمد این معنی
که صورتی بنگارد بشکل دلبر ما ٭ و در منافقین و کفار حسب احادیث
قالب مثالی بصور حیوانات چون سباع و کلاب و خنازیر و قرده و غیرها باشد
که صورت و سیرت ایشان است بحکم صفات و اخلاق و اعمال ذمیمه که گشته‌اند
بر طبق آن میدروند حافظ مزرع سبز فلک دیدیم و داس مه نو ٭ یادم از
کشته خویش آمد و هنگام درو ٭ خلاصه روح در مدت تعلق ببدن کسب
هیئات و صفات چند از بابت تعلقات بد یا خوب می‌نماید و

شخص است

شخص است در معذب لهذا بنفس اصلا ظلمی صورت نمی‌پذیرد بالمثل آدمی در بیداری
باین بدن کار بدی میکند و در خواب بقالب مثالی معذب میشود به
مکافات این عمل و این ابتدای مقام است و بیدار میشود ترسان
و لرزان تا ظهور اثر خواب آیا شخص در سه حالت که بیداری اول و
خواب و بیداری بعد از خواب یکی است یا نه متلذذ و متألم در بیداری
و در خواب خودش بوده است و بس اصلا احتمال دیگری نمیرسد و این
معنی در مرتبه اولیات است و قالب مثالی از برای کل افراد بشری باشد اما
در حیوانات آنچه صاحب قوه خیالیه باشند و الا فلا و انسان در قیامت
ببدن اصلی محشور میشود و بهمین بدن اصلی داخل بهشت جسمانیه خواهد
نورانی می‌باشد نه باین جسم عنصری ظلمانی یعنی بجسم ملکوتی نه ناسوتی و بدنشور
بمقاماتیکه در معراج آنحضرت رسیده‌اند و گذشتند آنها نیز دو وجه است
جسمانی و روحانی مقامات جسمانی ملکوت سموات و کرسی و عرش بوده و هکذا
در غیر آنها و مقامات روحانی جبروت آنها سیر معراج است از اسرار
الهی که خدا میداند و آنکسیکه رفته است نظم مطلب از معراج دید دوست
بود ٭ بالعرش عرش و ملایک بهم نمود ٭ والسلام سؤال بهشت و دوزخ حقیقة را
خدا آفریده است و الحال موجودی باشند و جای معین بهشت و
دوزخ کجا است حور و غلمان هم خلق شده‌اند یا نه فیوما خلق میشوند خلقت
ملائکه و حور و غلمان از جهت اکل و شرب و توالد و تناسل برای آنها می‌باشد
حضرت عیسی ع که با آسمان چهارم و حضرت ادریس ع که به بهشت رفت آیا

واخلاق محموده و مذمومه و اعمال حسنه و سیئه خلق شده و میشود و خواهد
شد تا قیام ساعت باقی است اشارتی رفت که تخم نیک و بدی که هر
کس میکارد در روز جزا یعنی قیامت را همان میدرود و کفی بنفسک
الیوم حسیبا پس خلق و آفریده شدن بهشت و دوزخ بدینمعنی
بمنزله تخم کشتن و آبیاری کردن و محافظت نمودن کشته از حرور و سایر
وجوه علت و عیب میباشد اینمعنی نسبت بحال حیات و دنیای شخص بنده ها شد
چه از طرف سعادت چه از طرف شقاوت اما بعد از آنکه مرد ابتدای
کردن است و حاصل برداشتن از برزخ تا بآن غایت که اهل بهشت داخل بهشت
واهل دوزخ داخل دوزخ گردند در آنوقت بنای خلقت بهشت و دوزخ
بانجام میرسد و بهشت و دوزخ روز جزا ظاهر است که در آنکه دنیای جای
ندارد و چنانکه در دنیا نیست پس پیدا و نقل خلقت حور و غلمان بروش
خلقت بهشت عنبرسرشت است که اشارت رفت و خلقت ارواح ملائکه
بقدرت کامله خداوندی چون صورت نپذیرفته که در جهان آفرینش خلقت
این طایفه از مخلوقات با تفاوت طبقات ایشان در بلندی و پستی
درجات متقدم بر سایر می باشند بوجهی که در اینجا مجال بیان آنها
نیست و همچنین درمیان خود ایشان تقدم و تأخری باشد و ایشان را
اکل و شرب متعارف نمی باشد و بدستور توالد و تناسل و حور و غلمان هم
اکل و شرب متعارف و توالد و تناسل کذایی ندارد و این بهشت روشن
حضرت عیسی و ادریس علیهما السلام غیر بهشت روشن در روز جزا یعنی قیامت

الطّین

... فقد قامت قیامته ... [illegible] ... کنت نبیا و آدم بین الماء و

۲۳

الطّین سس در احادیث است که در وقت سکرات موت پیغمبر و ائمه
هدی و جبرئیل در نزد میت حاضر میشوند و کیفیت حضور ایشان بچه نحو است و
دیدن میت ایشان را بچه طور است و حضور ایشان نزد همه بچه کیفیت است چنانچه
حضرت امیر بحارث همدانی خطاب فرموده که یا حار همدان من یمت
یرنی من مؤمن او منافق قبلا و کیفیت قبض روح ملک الموت هر
انسان را بچه نحو است در حدیث که حضرت امیر علیه الصلوة و السلام در یکشب
چهل جا در یکوقت مهمان شده کیفیت حضور حضرت بچه قسم بوده است بینوا
حضور حضرت پیغمبر و سایر ائمه در نزد احتضار میت مثلا حسب قواعد بصورت
جسد مطهر مثالی می باشد و در حال واحد بجسد مثالی نظیر این جسم عنصری
مکانی درین عالم ندارد و چنانکه اشارت رفت تا آنکه در حال واحد در نظر
چندین کس میتواند حضور بهم رساند مکانی درین عالم داشتن و در مکانی
از امکنه این عالم متمکن بودن از خواص اجسام این عالم مسمی بملک و ناسوت
می باشد و اجساد مثالیه از عالم ملکوت می باشد پس در امکنه متعدده و در این
قسم از حضور جسم واحده در امکنه متعدده و این قسم از حضور بوضع و محاذات
این عالم نیست بلکه دیده شخص محتضر مثلا در آنحال منجذب بسوی عالم ملکوت و
برزخ میگردد و اجساد شریفه مطهره ایشان را بحسب حضور در آن عالم
مشاهده می نماید ولکن مردم چنان تخیل و توهم مینمایند که مشاهده
شمایل شریفه ایشان در آنحال از قبیل مشاهدات متعارفه این عالم می باشند
که جسم بر جسم مقابل که در مکان برابر روی کس بوده باشد می دوزد و می بیند

[illegible]

روح نمی‌نماید بلکه از توجه باین عالم بطور دیدن و شنیدن و بوئیدن
وچشیدن و لمس نمودن دست میکشد و بجب بسیار قوی نباتیه و طبیعیه
درکار تصرف دراین بدن عنصری می باشد ولیکن در موت اعراض می‌نماید
بحیثیتی که هیچ قوه ازین قوی و جندی از جنود خودرا دراینجا باقی نمی‌گذارد
چه حواس خمس ظاهره و باطنه چه قوی نباتیه چه قوی طبیعیه بامر عزرائیل قابض
و جاننده ارواح از منازل ابدان روح با متعلقات خود ازین سرای
فانیه بدار باقیه ازین مکان کنده میشود و بعضی از توابع و متعلقات چون تعین
ایشان ببدن است فانی میگردند چنانکه بلقا اشاره رفت پس
روح از چه چیز خلق شده است و خود روح الحال چه چیز است اگر بگویند
معلوم نیست نظر بآیه قل الروح من امر ربی آیا پیغمبر و ائمه میدانسته
یانه و دیگر علی ابن ابیطالب ع و ائمه هدی همه در مراتب برابرند یانه
با وجود مصیبت حضرت امام حسین ع و کثرت عبادت و مدة عمر صاحب الامر
و حضرت فاطمه بر حسنین و سایر ائمه افضل است یانه جواب حقیقت
روح را حضرت قدیر چون از نور ذات پاک خود آفریده و او مظهر تجرد
نورانیت صدر نشین عالم ابداع و آفرینش و مفاد قل الروح من امر
ربی نه آنست که حقیقت روح معلوم کسی نمیشود و آنکه جناب ختمی مآب
و ائمه هدی بلکه بر طبق تحقیق محققین از علماء و اهل یقین و پیشوایان دین
مبین منظور آنست که روح از عالم امر است نه خلق چونکه عالم را دو قسم
کرده اند عالم امر و عالم خلق و عالم خلق عبارت از عالم مثال و عالم شهادت

می‌باشد و عالم امر عبارت از عالم
انوار قدسیه و ارواح و عقول کلیه می‌باشد
و مقام قاب قوسین او ادنی
بالاتر از عالم امر می‌باشد پس در
این صورت حضرت پیغمبر که در شب
معراج از مقام قاب قوسین گذشته
به او ادنی رسیده مشرف به عالم
امر گردیده بوده‌اند و الان هم که
و این مطالب از غوامض اسرار ائمه
می‌باشد که این [illegible] شرح آن
قاصر است نظم [illegible] زبان
مرغان را [illegible] سلیمان را

در باب مراتب ائمه در اینکه همه ایشان بزیور کمال عصمت و شرایط امامت
و هدایت از علوم اولین و آخرین و غیرها آراسته و از شوایب نقایص و نامیمها
پیراسته بودند شبهه نیست اما بعضی از ایشان بحسب بعضی از امور زیادتی بر
دیگری داشته باشند و بدستور آن دیگری نیز بحسب بعضی از امور دیگر زیادتی
بر آن دیگر داشته باشد چنانچه اخبار اشعار بآن دارد و مضایقه نیست اما
بحسب اصل حقیقت نور واحد نه تفاوت دیگر باعث آن نیست بعضی ناقص باشند
و بعضی کامل چون حضرت امام حسین ع روحی له الفداء مثلا و همچنین اسرار
چند در اینمقام می باشد که زبان حقیر برای بیان آنها کوتاه میباشد و افضلیت
حضرت حسنین ع و سایر ائمه بر حضرت فاطمه بحسب فضیلت مرتبه امامت چه شبهه
جای تأمل نیست و لیکن جهات فضایل چند برای آنحضرت علیها السلام
می باشد که از برای ایشان نیست مگر بواسطه او پس تفصیل قایل بودن
اولی است اگر چه همه یکنورند در کمال قدر و منزلت بر هیچیک تفضیلی نیست
الغدر میدانم که سعدی سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی * عشق محمد بس است و آل محمد
الحمد لله و المنه این چهارده تن را بیک چشم بیکماه شب چهارده می بینم
و دوئی از اهل بیت الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا
لنهتدی لولا ان هدانا الله و این دعوی را خطابی و شعری بداء
پس لعن بر یزید و شیطان و عمر و سایرین کردن چه نفع دارد به لاعن و
چه ضرر دارد به ملعون و همچنین صلوات فرستادن بر پیغمبر چه احتیاج و چه
فایده به پیغمبر دارد زیرا که رحمت بر او از روز اول شده است و چه فایده

[illegible] از ادعیه
[illegible] ابواب السماء
للفتح بالوصل [illegible]
[illegible] ابواب [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] آسمان را [illegible]
[illegible]
اللهم [illegible]
و انا [illegible] عصاو

مو الیهما و محبیهما و مصدقین لکلامهم و المسلّمین الیهم
لعنا کبیرا دائما ابدا سرمدا لا انقطاع لامده و لا انفاد لعدد
لعنا واوله و لا یروح آخره امین رب العالمین چنانکه تا
اشارت رفت عمر و نظایرش تخمی چند کشتند و خوابها پیدا کردند و تا تا نیز
از بد عهدی دروین و داغها که آوردند در دلهای دوستان اهلبیت طاهرین
بلکه جمیع خداشناسان حق بین از اولین و آخرین و ملائکه آسمان و زمین بد
آتش خود جاری بر مزارع اعمال زشت خود داشته اند که ابد الاباد این قنات
از راههای مجاری زبانهای لاعنین برگشته از ایشان بدکیشان جاری خواهد
بود و حاصل آنها آنا فانا روزگار نکبت آثار ایشان خواهد شد و بر عکس
قضیه حال نکبت مآل ایشان درباره حضرت پیغمبر و آل اطهار امجادش داشته
باشد و این منافی بار حمیت آنحضرت در رحمت رحیمه و مراتب کمالیه و درجات
رفیعه ندارد تا قیام ساعت هر چه از مراتب رحمت رحیمه صورت بروز و
ظهور می پذیرد آل با وی باشد و مآل همه رحمتهای خاصه رحیمیه رحمتهای
سابق در زمان بعثت آنحضرت چه در زمان بعثت چه بعد از رحلت آنحضرت
او می باشد آل آنحضرت را آل او می نامند باین معنی که همه آل با و و او
مال همه ایشان می باشد در السلمان منا اهل البیت اشارت بدین
رمز است مصرع یک نکته ازین دفتر گفتیم و همین باشد بیسر الله
تعالی لنا ذکره نظم قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کو
ورقی خواند معانی داند کتاب عشق ملته گر بخواند آدمی عام است نخواند

و در عالم

و در عالم سنجیدن اعمال خیر و شر بنی آدم و غیرهم الممه عدل می باشند و در نظر
سطور صفحات مسطر می باشد و دیگر جا اسطرلاب می باشد و هکذا قلم و
هکذا انور پس ای نور دیده از دیده باطن حجاب غفلت دقیقه بردار و دقیقه
مقصود دریاب ساعت پاب وازین دَرْ داخل در فهم معنی نشو نظم ادب
پا منه اینجا که عجب درگاهی است هر که دور است ازین در بخدا از دیگ است
فافهم و اغتنم سس در دعای کمیل است که الهی و مولای
اجریت علی حکما اتبعت فیه هوی نفسی و لم احترس من تزیین
عدوی فغرنی بما اهوی واسعده علی ذلک القضاء فتجاوزت
بما جری علی من ذلک بعض حدودک و خالفت بعض اوامرک
فلک الحمد علی فی جمیع ذلک و لا حجة لی فیما جری علی فی قضائک
و الزمنی فیه حکمک و بلاؤک خدایا جاری کردی بر من حکمی را
که پیروی کردم دران نفس خود را و یاری کرد در آن امر قضای تو از این دعا
معلوم میشود که هر چه شود اگر چه گناه هم باشد خدا یاری خواهد کرد ب
بباید دانست که مختار بودن آدمی در افعال ارادی خویشتن از غایت ظهور
در پرده خفا مانده است و فقره اولی این است که اجریت علی حکما
اتبعت فیه هوی نفسی و لم احترس الی فغرنی و کلمه اتبعت
فیه هوی نفسی صریحست که حکم خدای ملزم او نبوده و میتوانست در آن
حکم اجابت داعی حق را کرده باشد و میتوانست در آن حکم اجابت
داعی هوا و شیطان را نموده باشد و محافظت خود از تزیین و فریب

تهیه اسباب مینماید لیکن از آنکه جناب باری بارسال رسل و اراده حق طریقه صواب
وخطا و بیان خیر و شر امر فرمودن بخیرات و نهی نمودن از شرور و
آفات اتمام حجت نمود و مواعظ و نصایح تکمیل دلیل فرمود پس در ایجاد
کار قضا و تقاضای قدر آنست که بر وفق اقتضای اراده و اختیار بنده
مساعدت نموده در جهت اسباب در خور استعداد و استحقاق بنده
جاری شده باشد و اگر حرف بنده را از معصیت قضا و قدر اقتضا نماید
و او را مقهور و مضطر بارتکاب صواب و اجتناب از خطا کرده باشند با آنکه
مکلف مختار است منافی است و اما ثانیا باید دانست که تقاضای قضا
و اقتضای قدر تهیه اسبابیست که بوسیله آنها بنده مصدر افعال و اعمال خیرات
ارادی تواند شد و مقصود بالذات ازین تقاضا و اقتضا تهیه اسباب به
جانب خیرات است و اگر بنده باختیار و اراده خود با قوای دشمن صرف آنها را
در راه معصیت کرده باشد لازم نمی آید که قضا و قدر را عاصی و آثم کرده باشد
بالمثل قضای الهی اقتضا نمود که بره و مرغ آفریده و پرورده شوند که غذای
انسان شده باشند و از درجه نازل حیوانی بره و مرغ بدرجه رفیعه
انسانی و خداشناسی رسیده باشند حالا که بنده بره و مرغ را میکشد و
بهوا و هوس میخورد و وضع شی در غیر موضوع له کار بنده است نه تقاضای
قضا گفته اند نظم بره و مرغ را در آن ره کش که بانسان رسند آخر
کار چون جز بدین ظلم باشد ار بکشد که نمازی مسیحی را زار وپس
مساعدت قضا در گناه مساعدت بالعرض است نه بالذات قضا قضای

وصرف

وصرف عزم من از معصیت نکند انتهاء بحسب ظاهر خالی از وجهی نماید اما
بمذاق طایفه بسیار بجا است گفته اند نظم در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است
آتش کرا بسوزد گر بولهب نباشد اگرچه این سخن موافق مذاق آخوند
علیه الرحمه نیست اما آل سخن آخوند در نزد ما همین است نظم یک
نکته ازین دفتر گفتیم و همین باشد از یک معنی جبر آشعری تو هم نشود
نظم میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است
سئل در حدیث است که از جحیب و سوال قبر برای کسی است که محض
مومن یا محض کافر باشد دیگر از برای وساط ناس نمی باشد مراد از مومن
محض و کافر محض کیست و علمای گویند که لوح دو لوح است یکی لوح محفوظ
دیگری لوح محو و اثبات مراد از لوح محفوظ و لوح محو و اثبات چیست
جب اید ولت بدانکه حقیقت ایمان عبارت از ولایت است هرکس
عاشق و محب و شیدای محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر فرزند حسین
از ائمه اثناعشر علیهم السلام و پیرو ایشان در اقوال و اعمال
و حال از روی صدق باشد و بمقتضای فرموده نبوی که
الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی هرکه
پس از عشق ایشان درین سه مرحله پیرو باشد مومن پاک است چنانکه
امیر ولایت علی ابن ابیطالب ع نسبت بحضرت محمد مصطفی ص بدین قسم
بر وجه اتم و اکمل پیرو بوده نسبتیکه کس دیگر را بآن نسبت دست رس نیست
ید الله فوق ایدیهم لهذا ولی مطلق حق و امیر ملک ولایت بر حق

بنفس کل نامیده میشود و صاحب مقامین ذات جهتین می باشد بحسب مقامی و جهتی
عقل است که بحسب آن تعقل کیفیت تدبیر نظم و انتظام عرش و مافیها و ادراک
حقایق اشیاء علی ما هی علیها بنحو عقلیه و کلیه که تغیر پذیر نمی باشد می نماید و بدین
جهه مسمی بلوح محفوظ است لوح است بدان جهة که قبول صور علمیه عقلیه کلیه
تفصیلیه از قلم اعلا که در زبان حکمت مسمی بعقل اول است مینماید محفوظ است
بدان جهة که صور مرتسمه در و چون عقلیه کلیه می باشد تغیر پذیر نمی باشد و بار
دیگر عکس لوح محفوظ چون متغیر می باشد لهذا به لوح محو و اثبات مسمی شد
نفس جزئی ما نا مثال نفس کلی فلکی می باشد که بحسب قوه عقل لوح محفوظ است
و بحسب قوه خیال لوح محو و اثبات است کما قال امیر المومنین اتزعم انک
جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر ۲۷ کسی مثلا سفر دریا
میکند یا غرق میشود یا از خشکی بهرات میرود و مالش تلف میشود یا از
بام می افتد میمیرد آیا در این صورت حتمی است باید بشود یا اگر سفر دریا نمی کرد
غرق نمی شد اگر همچنین است پس خدا میدانسته که فلان کس در فلان وقت
غرق خواهد اگر نرود باید علم علت میشود پس قضا در این امر دخلی ندارد و اگر
نرفت برود و غرق میشود و نرود و غرق نمیشود این را قبول کردن بسیار مشکل است
ب باید دانست که این مقوله از امور بلکه کل حادثات عالم کون و
فساد همه بمقتضای قضا و قدر الهی می باشد کجا ممکن که شیئی از اشیاء از قلم قدرت
و قضا و قدر را و بیرون شد پس سر نوشت هر کس بر حسب ثبت دفتر قضا و
قدر می باشد بر طبق فرمان لازم الاذعان قضا و قدر مدبران و کارگذاران

که هرچه

این دو را عظمی بهم ایشان [illegible]
[illegible] الطاهر
مامورون بانجام ایشان بعده
باشند لا یعصون الله ما امرهم
و یفعلون ما یؤمرون
کن وجود شد و در [illegible]
قبله در عالم کائنات از لوازم
جزئیات که [illegible] می باشد و [illegible]
و نظیر آن در [illegible]
سوال [illegible]
جزویه عالم کائنات می باشد
و از جزء مخصوص [illegible] باید و باید از

۲۷

که هرچه از قبیل امثله مزبوره بلا اشتباه از آن در این عالم صورت وقوع
پذیرد بمقتضای این قطعه حکیم سنائی خواهد بود که نظم کودکی با باحرج که
بد خوی ؛ آنچه بد دیده تو آن بد نیست ؛ احمقی دید کافر قتال ؛ کرد
از خیر او زپیر سئوال ؛ گفت هست اندر او دو چیز نهان ؛ که نبی دو دل انداز
آن ؛ قاتلش غارتی در ره دین ؛ باز مقتول او شهید کزین ؛
از حکیم ای عزیز بد ناید ؛ آنچه او کرد آنچنان باید ؛ دیده پاک
انچنین بیند ؛ نازنین دیده نازنین بیند ؛ انچنین گفته اند
درویشان ؛ ای در یغا ز صحبت ایشان ؛ و باید دانست که در خیرات
و جهات شرف و کمال علم واجب تعالی علت است و در شر و در نقایص
که لوازم عالم امکان است علم خدا تابع است نه چنان است که علم یکسر
علت باشد چنانچه طایفه بر آنند و نه چنان است که علم یکسر تابع باشد
چنانکه طایفه بر آنند که هر دو مذهب باطل از درجه اعتبار بمقتضای
صحیح و نقل صریح ساقط است نه باید دانست که با اینکه وقوع امثله مزبوره
حسب اشارتی که رقم به طبق تقاضا لازم الامضاء قضا و قدر است اما
چون دفتر قدر که لوح محو و اثبات است تغیر پذیر است اثباتش پذیر و محوش اثبات
پذیر می باشد پس اگر کسی مستعد و مستحق غرق شدن از لوح قدر محو میشود
و نجات غریق اثبات گردد و در صورت آگاهی از نزول بلا بداد ان
تصدق و نظیر آن از مقوله تضرع و استکانت و ابتهال تغیر و [illegible]
هست انهم مقدر است می باشد باز هر چه میشود از حیطه ضبط و بند قضا

[illegible]

کە بلای خدا را مشتاق است و مرحبا گویان استقبال می‌نماید چه به این نظم
ناخوش او خوش بود بر جان من ❊ دل فدای یار دل رنجان من ❊
پس تضرّع و زاری برای دفع بلا ندارد و به بند که حق اشتغال می‌نماید
و منتظر در رسیدن امر او می‌باشد هر چه باشد انّ الله مع الصّابرین
س ۲۸ خدای تو در روز الست ارواح مشرکین را که خلق کرده آیا
میدانست که اینها کافر خواهند شد یا نه اگر میدانست سبب خلق کردن
اینها چه بود و اگر نمیدانست جهل لازم می‌آید در احادیث معتبره است که
جبرئیل بامر نموده رب جلیل قبضه خاکی از علّیین برداشت ارواح پیغمبران
و مؤمنان را خلق که و قبضه جبرئیل بامر نموده رب جلیل قبضه خاکی از
علّیین برداشت ارواح پیغمبران و مؤمنان را خلق کرده و قبضه از سجّین
ارواح کافران از اینجا ظلم ملحوظ میشود چرا که همه را از یک خاک
خلق نکرد ـــ ز چون کرد او کرید نستمی ❊ همان کو کند میتوانستمی ❊
ببایید دانست که شبهه ایجاد کافر و شیطان و نظایر آن از مشهورات
شبهات در حلّ این عقده هر طایفه سخنی گفته‌اند در اینکه خدا در
ازل علم بجمیع ماکان و مایکون و ماسیکون داشته است چه شبهه جای
تامّل نیست و لکن وجود کافر و شیطان و نظایر ایشان بالضّروره شرّ
محض نیست بلکه خیریت در وجود ایشان غالب بر شرّیت می‌باشد بمذهب
طایفه و شرّ قلیل بالعرض خیر کثیر جایز است و ممدوح است عقلا و ترک
آن موجب ترک خیر کثیر است و این معنی مذموم است عقلاً یعنی

ایها

وجود کافر و صد هزار خیر است
می‌باشد و ده ... شر است مقابل
ده خیر است و لو وجود ... نمی‌یابد
بلا معارض که محض خیر است
پس اگر کافر نباشد لازم می‌آید
خیر محض بعضی از آنجا خیر است
محض معتد به ترک کرده باشد و این
منع موجب مقابله عظیم می‌باشد
عقلا و نقلا چنانکه بارها ذکر شد
ظاهر می‌شود و بعد از آن خالق ...
می‌گوید نظم در کارخانه
عشق از کفر ناگزیر است
آتش که را بسوزد گر بولهب نباشد

س ۲۸

نظم اینها همه مظهر صفات است ❊ گر کعبه و دیر سومنات است ❊
و همین بظاهر موهم جبر و ظلم می‌باشد چنانکه از فحول علماء آقا حسین
خوانساری طاب ثراه در حاشیه بر شرح مختصر همین را توهّم نموده
و اظهار کرده امّا نه چنین است اینگونه سخنان رمز است لا ادرک علی
الرّمز پر واضحت که چنانکه اشارت پیشتر شد از خیر محض جز نکوئی نباید
نظم تو هم نیک و بدی همتر مزن دم ❊ که هم ابلیس می‌باید هم آدم ❊
امّا باید دانست که ابلیس بما هو ابلیس و مغوی و مضلّ منظور بالعرض
و مجهول بالعرض است و آدم بما هو آدم مقصود بالذّات می‌باشد
سخن مختصر خاصه عالم امکان همین است بگویند چرا عالم را ایجاد کرد
امّا این سخنها باین کوشها درست در نمی‌آید آنقدر که از پیش در باب
خیر و شر و جبر و اختیار سخن رانده شد برای تصحیح اعتقاد کافی است
و در رفع اینگونه اشکالات بسهولت میشود و جزء ثانی در سؤال بکدار از
سابقه منحل میگردد مجلش اینکه دو خاک مذکور از لوازم عالم ایجاد
می‌باشد و تشخص کافر بخصوص بغیر از اینکه سجّین خلق شود متصوّر نیست
مگر آنکه اصلا خلق نشود و در اینصورت بر میگردد بشبهه ایجاد کافر و کیفیت
آن گذشت دیگر اینکه خدا کافر را ایجاد کرد نه آنکه کافر را کافر کرده
باشد نعم ما قال فی هذا المقال العارف الرّبّانی ما جعل الله
المشمش مشمشا بل جعله موجوداً مآل همه این سخن یکی است
ملخص همه آنست که از خیر محض جز نکوئی نباید نظم از حکیم العزیز بد ناید ❊

انچه او کرده انجنان باید
و
س ۲۹ برای پیغمبران و
ائمه و اولیاء الله وفات
هم ... انسان است و امکان
دارد ... و دنیا و قرب
[illegible]
خود را در ... حدیث است که ...
پا نزده ... پیغمبر ... معراج ... پیغمبر از
دید و ... تکلم کرد آیا
... از روح آنها ...
... روح و دلالت بر جسمیت

نمیکند و برای آنها اکل و شرب و طاعت کردن خدا بالفعل هست یا نه و در
حدیث هست که ارواح پیغمبران و ائمه در عالم برزخ در کجا می باشند ب
بباید دانست که معنی دنیا و کون شخص در دنیا چه چیز است عمر دنیا عبارت
از تعلق روح است باین بدن عنصری و موت عبارت از فرغ شدن
این تعلق است پس انبیاء و ائمه باعتبار بنی آدم و بشریت ارواح
ایشان هم متعلق باین ابدان بوده است پس بالحقیقه موت از برای ایشان
هم بوده است بدون شایبه مجازی انک میت و انهم میتون و بعد از
موت رجوع ایشان بدنیا غیر ایشان درین دوره محمدیه منحصر به زمان رجعت
که بعد از ظهور قایم آل محمد صورت وقوع خواهد پذیرفت و قبل از دیدن
ایشان را بجسد دنیای برای احدی از دوستان ایشان میسر نیست و لکن به
جسد نورانی مثالی برای خلص از دوستان ایشان و تابعان و شیعیان
خالص ایشان ظاهر میشوند و غلبی از زمان یا نه خلص شیعیان جسمانی
ایشان را در عالم مثال بدیده برزخی و مثالی که همین خیال باشد اما نه بعنوان
تخیل باشد بلکه بنحو رویت و ابصار مشاهده می نمایند و میگویند و
میشنوند با اینکه شوند در دنیا است و در حال بیداری است نه خواب و
قلیلا از خلص که خاص الخاصان بوده باشند درین حال بدیده جسمی
مشاهده جسد جسمانی مثالی ایشان می نماید و لکن این دیده در آنحال
منجذب بصوب باطن می باشد و بحال متعارف خود باقی نیست در باب
معراج و تکلم با انبیاء چنانکه از پیش اشارت رفت از هر دو طرف روح

وابر

مجرد نورانی بصورت جسم نورانی
مثالی متکلم و مخاطب میگردد و ممکن
و مخاطب در عالم برزخ نورانی
ایجاد به مقداریه و وقوع می یابد
و بمعنی نسخه یا مجرد حقیقت
روح از ماده و مقدار و اشکال
مقداریه بر نحو یکه روح نور
مجرد ما دام الدنیا متعلق ببدن
بدن بدن مادی عنصری و بعد از آن
می باشد و مجرد شی منافاتی ندارد
و بعضی تعلق تعلق روح مجرد
بقالب برزخی نورانی و کل

و شرب دنیای و طاعت تکلیفی از تکلیف یعنی دنیا برای ایشان بعد از موت
نیست اکلی و شرب و طاعتی هست اما مناسب همان عالم فافهم و اینکه
در حدیث است که ارواح مطهره ایشان بعد از سه روز به بدن خود شان
ملحق میشوند آنچه مراد معصوم ازین حدیث می باشد ایمان داریم اجمالا اما
تفصیلا که مراد چه بدن می باشد الله و رسوله اعلم در نظر چند احتمال
دارد که ذکر آنها در اینجا گنجایش ندارد و جای ایشان بعد از موت بالفرور
درین نشاء عنصریه دنیویه نیست بلکه در درجات رفیعه برازخ نوریه علیای
سماوی و فوقها جایگاه عالم پناه ایشان است والسلم علیهم ف
انبیا عمام سس حقیقت خواب چیست و چه سبب باعث میشود که خواب
می بینند و بعضی به تعبیر میگردد و بعضی خواب زود تاثیر میکنند
و بعضی نمیکنند و بعضی بر عکس میشود و بعضی میت را در خواب می بینند و انگشت
همین میت را میگیرند از احوالات عالم برزخ خبر میدهد و بعضی خبر خوش
و بعضی خبر ناخوش علت اینها چیست و هر چه میت خبر میدهد اصل دارد یا نه و روح
بقالب مثالی میرود و سیر ها میگردد یا بالمره علاقه از بدن اصلی قطع میکند یا نه
و مراد از احتلام در خواب چیست و باعث چه میشود ب حقیقت خواب چنانکه
از پیش اشارت یافته است که روح دست از استعمال حواس ظاهره میکشد
و مستغرق در استعمال قوه خیال میگردد بالیت حواس ظاهره چون سمع
و بصر و شم و ذوق و لمس و ملتفت باین عالم ظاهری باشد و باین قوی ادراک
محسوسات این عالم می نماید و مادامیکه باین قوی بخصوص سمع و بصر ادراک

صور خوب از بیرون رسیده و شیاطین
صور حسی باطل غیب برزخ و باطل
عالم و ادراک صور عالم
ضعیف است و ادراک حس مثالی می یابد
باطن و به ادراک صور و ابدان مثالی
بعد از آن بصور عالم
عالم برزخ ...
با ... روح ...
روح از ... می یابد
... و خیال ...
... عالم برزخ می یابد
و ... خواب میشود

پس حقیقت خواب بقوهٔ خیال متحقق میشود آنقدر است که در حال بیداری قوهٔ
خیال ادراکاتش بنحو دیدن و شنیدن می باشد پس همان قوهٔ خیال بر
میگردد و باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه میشود و درین حال چنانچه
روح بدیده و سمع خیال مثلا متوجه و مواجه لوح محو و اثبات شده و صور چند
به بیند یا بشنود از ملک و تغییر آن صور قوهٔ متخیله ندهد و اگر هم بدهد
تغییریکه از مناسبت با آن صور بیرون نرود اینگونه دیدن و شنیدن
از رویای صادقه می باشد و آنچه تغییر داده نشده همان معاینه ظهور می یابد
و آنچه تغییر داده شده بشرط آنکه از مناسبت بالمرة بیرون نرفته باشد محتاج
تعبیری باشد و اگر تغییر یافته باشد بمرتبه که از مناسبت بدر رفته باشد اینگونه
خواب اثر ندارد و اگر قوهٔ صور چند از محسوسات ظاهره که در خزانه اش
بعید است به بیند یا بمعونهٔ متخیله از پیش خود برتراشد اینگونه خوابها پر از
دروغ است و روح با قوهٔ خیال چون از عالم روحانیت در حال خواب اگر
ازین صور محسوسات ظاهرهٔ بیداری که در خزانه دارد بگذرد و همچنین از
چنگ شعبده بازی متخیله از پیش خود برتراشیده و خلاصی داشته باشد
خواه و نخواه بروح کل اتصال و مواجهه بهم رساند و از لوح مبین آنچه
آن چه محفوظ و چه محو و اثبات ادراک چند میکند که رؤیای صادقه
باشد و دیر و زود تاثیر کردن به تقریب آنست که از لوح محو و اثبات
در آنجا که وقت ثبت اسباب بعیده وجود شیئی می باشد همان اسباب
بعیده دیده میشود لهذا دیر اثر میکند و بر عکس زود و بجهات دیگر دیر و

النوم

[illegible] [marginal note, right page]

النوم اخ الموت اشاره رفت در حال خواب روح بالمره
قطع علاقه از بدن نمیکند که اگر بکند آن موت خواهد بود نه خواب و باعث
احتلام آنست که خیال صوریکه در حافظه دارد یا آنکه متخیله از نو بر
میتراشد و آن صورت مباشره یا تمهید اساس مباشرت مشاهده میکند
و اثر آن در این بدن نزول منی ظاهر میشود چون قطع علاقه از بدن بالمره
نکرده است مثل شخص صفرائی تخیل ترشی میکند در دهنش آب پیدا میشود و
صورت مباشرت در خواب شده واقعی است از صورت خیال ترشی
در بیداری پس بباب ۳۱ انسان هر فعلیکه میکند از امور
دنیویه یا اخرویه مجبور است یا مختار و بعضی گفته اند لا جبر و لا تفویض
بل امر بین الامرین فساد لازم است بجهه آنکه فاعل شر باز خدا
میشود و دیگر آنکه ستاره که آن را در شرع شهاب میگویند چیست و بقول
حکما از چه حاصل میشود و بعضی مفسرین چنین فهمیده اند که ایشان کواکب اند
که ملائکه ایشان را بجهه رجم شیاطین می اندازند کواکبی که در فلک هشتم
می باشند از آنجا کنده میشوند چنانکه پیشتر بذکر مثال حرکت دست
افلیجی و حرکت دست شخص صحیح در بیان مختار بودن انسان در افعال ارادی
خود شبهه باقی مانده و شک مرتفع شد باید دانست که مختار بودن آدمی
در افعال ارادی از بدیهیات است اما دقیقه های چند درین مطلب مبهم میباشد
که بجز آنهائی که پرده اخفا از روی شاهد مدعا درین جا بس صعب و
مستصعب میباشد و فحول علما و اجله حکما در آنجا کم از صد هزار

[illegible] لا جبر و لا تفویض [illegible] امر بین الامرین [illegible]
[illegible] لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

العظیم هست نفی که میکنیم بحول و قوه حق می باشد و اگر باستقلال قایل شویم
لازم آید از حول و لا قوه حق بیرون بوده باشیم و این معنی شرک است یا بنی
لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم و اگر جبر فقط و اضطرار
محض قایل شویم چنانچه مقتضای شمار مذهب است خلاف بدیهه عقل و مخالف ضروری دین
مبین که مکلف مختار و بنای تکلیف بر اختیار است می باشد خلاصه تفسیر ما بین الامرین
این است که ما بحول و قوه حق میباشیم فعل ارادی می باشیم و منقصتهای افعال
بمائی ما بالحقیقه به حق مستندی باشد و مائی ما بالعرض و بالمجاز و فضیلتهای افعال
و شرافت و خیریت آنها بالحقیقه به حق مستندی باشد و مائی ما بالعرض
و بالمجاز ما اصابک من حسنة فمن الله ای بالحقیقة و ما اصابک
من سیئة فمن نفسک ای بالحقیقة و مع ذلک قل کل من عند الله ای الخیرات
بما هی خیرات من عند الله بالحقیقة و الشرور و الآفات بما هی شرور و آفات
من عنده تع بالمجاز در مثل پرتو آفتاب بر شیشه زرد و کبود و سرخ می افتد
و روشن می سازد نور و روشنی بنحو کبودی و زردی و سرخی نمودار میشود
نوریت و روشنائی اثر خاصه آفتاب است و کبود نمودن نور و زرد و سرخ
نمودن بحسب شیشهای گوناگون است **نظم** اعیان همه شیشهای گوناگون بود
کافتاد برو پرتو خورشید وجود ❊ هر شیشه که سرخ بود یا
زرد و کبود ❊ خورشید در او بانچه او بود نمود ❊ پس بمقتضای امر فحوای
کریمه لیس للانسان ما سعی سعی و جد و جهد نما که بگداز کوره ریاضت
ناموسیه شرعیه شیشه قلب انقلاب خود را بلور آسا سفید و مشابه نور در

ببدر

سرنها و با ادراک [illegible] تعلقات گردیده آنها [illegible] یعنی حضرت [illegible] صفت [illegible] با انواع [illegible] میشود [illegible] بمقتضای و دقت النعاج و وقت [illegible] فتشابهت [illegible] الامر با عالم انوار [illegible] دیده [illegible] از کید چون قوی سبعی و بهیمی که از جنود [illegible] شیطان [illegible] حاصل [illegible]

ببدر روح قدسی پیوسته باشی زیاده چه عرض شود **مصرع** درخانه اگر کس است
یکحرف بس است ❊ و کیفیت ستاره شهاب بضابطه علم حکمت آنست که حکمای گویند
که ادخنه که از زمین متصاعد میشود به بعضی از طبقات ناریه میرسد در گرفته
میشود بصورت ستارهای روشن میشود و هکذا اما حقیقت متین که
در نص قرآن وارد است بمقتضای احادیث اهلبیت نبی صه ذات پاک
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می باشد که بحجج ظاهره باهره و آیات واضحه
قاهره طرد شبهای اوهام جهال نمود و تا قیام قیامت مینماید و سد راه
پیدا کردن و رخنه نمودن شیطان و تابعانش از جن و انس در سماوی ملک دین
توحید و سموات مملکت دلهای مومنین با تایید کرده و تا قیام ساعت میکند
و هر ولی و وصی و عالم متقی نیز همین خاصیت دارد که و لکم
فی رسول الله اسوة حسنة زیاده صفحه گنجایش ندارد و هوشیار را همین
نکته بس است و قول بعض مفسرین وجه وجیهی دارد که اجمال بیان آنحال می نمایند
والسلام ۳۲ **س** در حدیث است که در شب معراج پیغمبر صه از جناب احدیت استدعا (۴۲)
نمودند که میخواهم که مرتبه مومن را در درگاه تو ببینم جناب باری فرمودند
که مومن بعد از فرایض و نوافل و ریاضت بمن تقرب جوید تا بمرتبه که او را
دوست میدارم و چون دوست داشتم گوش اویم که با وی شنود و چشم
اویم که با وی بیند و دست اویم که بآن کار میکند و همچنین در جمیع اعضا و در
هیچ خبر آن قدر تردد ندارم مانند ترددی که در قبض روح مومن دارم
که او مرگ را نمیخواهد و من آزردگی او را نمیخواهم و در عربی هم گفته

که [illegible] و بنات فاعلم [illegible] روح [illegible] المؤمن [illegible] الموت و انا اکره مسائته ازین حدیث [illegible] اول [illegible] صفت [illegible] حلول و اتحاد [illegible] [illegible]

منافات دارد باین حدیث که من احبّ لقاء الله احبّ الله لقائه

ومن کره لقاء الله کره الله لقائه ب بعضی ازین مطالب که
درین حدیث قدسی مندرج است حقیقت آنست که از اسرار غامضه انبیاء
و اولیاء است اگر کسی از موحّدین متادّبین بآداب رسول خدا و ائمّهٔ هدی
واقف ازین راز گردیده باشند ماذون در ابراز نمیباشند نظم
هر کرا اسرار عشق آموختند * مهر کردند و دهانش دوختند
اگر این فقیر بر فرض محال فی الجمله بوی برده باشد و از خرمن اقبال بزرگان
خوشه چینی کرده چون مور از خوان احسان سلیمانیان خورده ریزه برداشته
ذخیره نموده باشد خود را قابل آن نمیداند که در طبق اظهار گذارده برسم
ما حضر محفل حضّار طلب شعار گردانیده باشد لکن بمقتضای آنکه در خانه
هر چه باشد مهمان هر که باشد باقتضای و امّا بنعمة ربّک فحدّث با ملاحظه
کلّموا النّاس علی قدر عقولهم نمونه می نماید که میتماید که مفاد جزو
اوّل حدیث حلول و اتّحاد نیست بلکه و حدت است حلول و اتّحاد نیست
محال است زیرا که حال و محل دو موجودند هر یک وجود فی نفسه غیر از وجود
دیگر و متحدین یعنی مشترکین در نحو وجود که نحو وجود دو وجود هر یک جهة
باشد بحقیقت و هر یک از معنیین موجب شرکت و انّ الشّرک
لظلم عظیم و توحید وجودی طریقه اهل حق و اهل وحدت کاری
باتّحاد ندارد کلّ شیء هالک الّا وجهه لا اله الّا هو یا من هو لیس
الّا هو یا من هو لیس الّا هو نظم چندان برو این ره که دوئی برخیزد

لیهن

که چون موسی درخواست نمود که خود را بمن بنما و قتیکه خود را در پس چندین
هزار حجاب عزّت نمود موسائی نمانده بود که به بیند پس از حق جواب
لن ترانی بود که شنید پس جواب اگر چه خود داری کم و تمام نگفتم با آنکه هم
در و بود نه نهفتم و در همین رشته سخن دیگر باید داشت که جناب اقدس
الهی فرمان برداری لا یعصون الله ما امره از سنخ ملکوت آفریده است
بزبانی نفس کلش میگوید و خلیفه خود گردانیده است که بر طبق توقیع
قضا و قدر الهی و اذن و رخصت خدای مباشر ضبط و بند امور این
عالم می باشد چون این بنده پاک طینت ملکی فطرت از انانیّت خف
جبلّت بری می باشد و از گرد خود بینی و خود رای عریان است و تردّد و تغیّر و
بداو نظیر اینها برو روا است و رای او ناشی از مشیّت ازلی خدا و اراده
او مضمحل در اراده او ازلی است لهذا تردّد او را بخود نسبت میدهد
و این نسبت از باب مجازفات مجازیه شاعریه متعارفه نیست بلکه بنحو حقیقت
پس حفظ مرتبه باید و نسبت اینمعنی له امور بحق داد امّا عدوش ما جاء به
النّبی صه و کراهت مومن از موت نه این است که کاره از لقاء خدا باشد
بلکه شرمنده خدمت اوی باشد و از فرط حیا و شرمندگی تمنّا دارد
که اگر برو فق رضا و خوشنودی خدا حیات او باقی باشد و بر طبق مصلحت حق
عمرش بسر نیاید شاید بتوفیق الهی تدارک ما فات بقدر طاقت کرده
باشد و در عبادت حق بدرجه بلندتر رسیده باشد نه آنکه خدا نمیخواهد
خدا را به بیند با آنکه بودن مومن در دنیا حجاب نیست که خدا او را نشواند

عین کورست مراد شیخ چه بوده است و دیگر ملای رومی میگوید که **نظم** کور کورانه
مرو در کربلا ٭ تا نیفتی چون حسین اندر بلا ٭ و یکفرد دیگر هست که **نظم**
سه قایمه بنازم زکثرت ملایک ٭ بجنازهٔ شهید عشش نتوان نماز کردن ٭
تاویل انهار الغر نماینده **ب** چنانکه سابقا اشارتی که در باب ابواب
السماء رفت باید دانست که زلف و کاکل محصور بهمین موهای محسوسه
متعارفه نیست در هر جایی مناسب انجا زلفی می باشد و کاکلی هست در مثل
چنانکه نور یعنی ظاهر فی نفسه و مظهر غیره و براین معنی افراد حسیه محسوسه نور
مثل نور چراغ و نور آفتاب و ماه و غیرها پس براین افراد نور می باشند
و فرد اشرف و اکمل نور ذات پاک جناب اقدس الهی می باشد
الله نور السموات والارض و این اطلاقات بطریق مجاز فات مجازیه
نیست بلکه نور حقیقی خداوند منور آسمانها و زمینها و ما فیها و ما تحتها می باشد
و دیگر اشیاء را نور گفتن بالعرض و بالمجاز می باشد و دیگر ید الله و جنب الله
و باب الله ازین قبیل از متشابهات در قرآن و احادیث و دعوات
مسطوره و ماثوره از معصومین ع بسیار است و مبنی بر مجاز از نیست
اسرار بسیار است که اینجا گنجایش ذکر آنها ندارد و شعر ملای رومی حرفی
دارد که از او نیست اگر باشد میتوان گفت که مراد قشیه در نیفتادن
به بلاست یعنی بکوری دیدهٔ باطن بکربلا مرو بلکه بصیرا عارفا برو مثل انحضرت
علیه السلام که بینا بوده و از روی بصیرت و بینایی نه کوری بکربلا رفتند
و ازین جهت در بلا نیفتادند چنانکه محض از برای رضای خدا و تسلیم قضای

بلای

بری میباز د اللهم ارزقنا **نظم** عشق آمد و غیر یار نگذاشت ٭ آتش
اثری ز خوار نگذاشت ٭ سر بی عشق را باید بریدن ٭ بدوش
بار بر این نتوان کشیدن ٭ والسلام علی من اتبع الهدی

مناجات عبد الله انصاری

بسم الله الرحمن الرحیم

الهی یکتایی ٭ بیهمتایی ٭ و قیوم توانایی ٭ و بر همه چیز دانایی ٭ و در
همه حال بینایی ٭ از عیب مصفایی ٭ و از شرک مبرایی ٭ اصل هر دوا
و جان هر دارویی دلهایی ٭ شهنشاه فرمان روایی ٭ معز بتاج کبریایی ٭
بر تخت عرش معلایی ٭ مسند نشین استغنایی ٭ خطبهٔ الوهیت را سزایی ٭
بتو زیبد ملک خدایی ٭ الهی نه محتاج جایی و نه آرزومند مکانی ٭ پیداست
که در میان جانی ٭ بلکه زنده بحرکت توانایی ٭ الهی بفضل خویش قایمی
و بشکر خود مشکور ٭ و بعلم عارف نزدیکی و بتو همه های ما دور ٭
الهی ترا بعزت تو ستودن وسیلهٔ سرورست ٭ و بشکر نعمت تو زبان
گشودن مرتبهٔ غرورست ٭ الهی گدایی تو بکار خود شادان است هر که
گدای تو شد در دو عالم سلطان است ٭ الهی اگرچه جان ما در
سر سودایی تو رود شاید ٭ آنرا که سودای این کار باز جان فزاید ٭



اداره مخطوطات

نام کتاب: مناجات = الهی نامه

مؤلف متن: خواجه عبدالله انصاری محشی

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر: ۱۲۵۹ ق — نوع خط: نستعلیق — تعداد سطر: ۱۹

نام کاتب: علیرضا منصوری

موضوع: ادعیه و غیرها — زبان: فارسی — عدد اوراق: از ۶۹ تا ۷۹

طول: ۱۸٫۵ — عرض: ۱۰ — شماره عمومی: ۳۳۷۵۰

وقفی / خریداری: سید محمد باقر سبزواری — تاریخ وقف: محرم ۱۴۰۵

ملاحظات: ....

ن

عین کوریست مراد شیخ چه بوده است و دیگر ملای رومی میگوید که نظم کور کورانه

مرو در کربلا ٭ تا نیفتی چون حسین اندر بلا ٭ و یکفرد دیگر هست که نظم

سه قائط بیا تا زم ز کثرت ملائک ٭ بجنازهٔ شهیدش شوان نماز کردن ٭

تاویل اینها را نفرمایند ب چنانکه سابقا اشارت رفته که در باب ابو الله نور

السماء رفت باید دانست که زلف و کاکل محصور بهمین موهای محسوسه

متعارفه نیست و در هر جای مناسب انجا زلفی می باشد و کاکلی هست در مثل

چنانکه نور یعنی ظاهر فی نفسه و مظهر غیره و براین معنی افراد حسیه محسوسه نور

مثل نور چراغ و نور آفتاب و ماه و غیرها پس براین افراد نوری می باشند

و فرد اشرف و اکمل نور ذات پاک جناب اقدس الهی می باشد

الله نور السموات والارض و این اطلاقات بطریق مجاز فات مجازیه

نیست بلکه نور حقیقی خداوند منور آسمانها و زمینها و ما فیها و ما تحتها می باشد

و دیگر اشیا را نور گفتن بالعرض و بالمجاز می باشد و دیگر ید الله فوق ایدیهم و جنب الله

و باب الله از این قبیل از متشابهات در قرآن و احادیث و دعوات

مسطوره و ماثوره از معصومین ع بسیار است و مبنی بر مجاز نیست

اسرار بسیار است که اینجا گنجایش ذکر آنها را ندارد و شعر ملای رومی شهرتی

دارد که از او نیست اگر باشد میتوان گفت که مراد تشبیه در نیفتادن

به بلاست یعنی بکوری دیدهٔ باطن بکربلا مرو بلکه بصیرا عارفا برو مثل آنحضرت

علیه السلام که بینا بوده و از روی بصیرت و بینائی نه کوری بکربلا رفته‌اند

و از این جهت در بلا نیفتادند چنانکه محض از برای رضای خدا و تسلیم قضای

اور شنیده از روی هوای نفس
... و کور کورانه از روی نفس این است
که کسی برای هوای نفس به بلا برود
که محض ... کرده است و موجب
ابتلای به بلای عذاب الهی شود
به بنا بر این ... عشق لفظ
... لفظ حسین قید نیست
... و در باب شعر دیگر مراد از
معشوق ... معشوق ...
که ... عشق ... این است
که ... کردن و ما ... است
می گردد این ... ۱۱

الهی